



غروب اُممه جمعه

دراهمیت تصویر



بی‌مکتب؛ گسست از عقبه‌ی نرہضتی

دانشجوی بزنگاه‌ها

صدا و سیمه‌در سیطرهٔ ابزارگرایی

وفاق ملی؛ قربانی تفسیر به‌رای!

از وفاق علوی تا نفاق اموی؛ چگونه وفاق اموی ثمره‌ای جز نفاق ندارد؟

سخن سردبیر

دانشجو بودن، نوعی از تحقق انسان است، نحوه‌ای از بودن یا به تعبیری یک اگریستانتی است. در گذشته، این نحوه از بودن به دست نقاشان جیره خور غرب بر بوم هستی نقش بسته بود و دانشجو، خود در تعریف و توضیح خودش نقشی نداشت. در حقیقت این صاحبان سرمایه بودند که دانشجو را تعریف می‌کردند و برای او نقش مشخص می‌نمودند. به همین دلیل دانشجو صرفاً یک شیخ بود، نقابی بی‌روح که تظاهر به نوعی از بودن می‌کرد درحالی که بودن محصول خود آگاهی و اراده‌ی آگاهانه است. البته نه آنکه دانشجو در آن ایام نوعی از بودن را به تصویر نمی‌کشید، آری نحوه‌ای از بودن بود اما بودنی که رنگه اکراه دارد و دست قدرت، چهره‌اش را می‌ساخت، هرچه بود محصول انتخاب نبود، محصول اجبار بود.

غایت دانشگاه نیز، لااقل در ذهن آنان که این پدیده را، به عاریت به این سرزمین آوردند، گسترش طبقه‌ی متوسط غرب‌زده و تربیت نیروی تکنوکراتی بود که در بسط دولت مدرن، ارزش‌های مدرن و البته

افزایش خریدار کالای مدرن، برای استعمارگران نقش ایفا نماید. قرار بود دانشجو بشود عامل دستورات و حامل ارزش‌های غرب. باید توجه داشت که غربی‌ها دانشجوی دغدغه‌مند نمی‌خواهند، نمی‌خواهند که وقتی آمریکا به صورتی وحشیانه جنگ‌های ویتنام را به آتش کشید تا مردم پناه گرفته در آن راه، از لانه بیرون بکشد و قتل‌عام نماید، تعدادی دانشجو به خیابان بریزند و از دولت مسئول مدرن، دولتی که بناست ظاهراً پاسخگوی مردم باشد پرسند که نیروهای آمریکایی در ویتنام چه می‌کنند؟ اساساً غربی‌ها دانشجوی پرسشگر نمی‌خواهند. چرا که سوال مقدمه‌ی فکر است و فکر لازمه‌ی انتخاب و انتخاب عامل تضعیف حکومت‌های جور و مایه‌ی اختلال در نظمی فرعون‌ی که در آن باید قومی مستضعف بمانند و قومی آقایی کنند. دانشجویی که غرب می‌خواهد دانشجوی بیگانه است که نسبت به خدای، انسان و طبیعت بی‌تفاوت باشد و تعریف‌اش از زیستن اشتغال به تنوع‌ها باشد و گرفتاری در مرداب روزمرگی.

اما در یک روز خاص، دانشجو از خواب غفلت بیدار شد، قلم هویت را به دست گرفت و آگاهانه،

تعمیم گرفت نوع دیگری از بودن راه، آنگونه که می‌خواهد رقم بزند. در آن روز بخصوص، روز ۱۶ آذر، دانشجویی که اوج دغدغه‌اش گشتن میان کاباره‌ها و سینماها و قوطه‌ور شدن میان مجموعه‌ای از سرگرمی‌ها بود، در یک آن، در یک لحظه، تصمیم گرفت تا خودش انتخاب کند که چیست و چه می‌خواهد باشد. در آن روز بود که دانشجو خود را موجودی سیاسی دید و دغدغه‌مندی را سرلوحه‌ی وجودش قرار داد. و اینگونه بود که دانشجو ضد نیکسون و ضد آمریکا شد و بجای سازش و تسلیم دل به مقاومت داد و برای نخستین بار با جوهر خون، برای وجود خود هویتی تازه نگاشت. و امتداد همین انتخاب بود که با ظهور روح‌الله، دانشجو با رویای انقلاب اسلامی پیوندی عمیق برقرار نمود و بودنش را اسلامی کرد تا هویتی از جنس حق پیدا کند.

اکنون ده‌ها سال است که از آن انتخاب هویت ساز می‌گذرد و دانشجویان هر ساله به یاد آن لحظه‌ای که پا در رودخانه‌ی «انتخاب» گذاشتند و تصمیم گرفتند نسبت به دنیا و آرمان‌هایشان مسئول باشند، یادوارهای برگذار می‌کنند تا مشق سیاسی بودن و سیاسی ماندن را برای

خود دیکته کنند. اما ۱۶ آذر چند سالی است که کمی رنگ نمایش به خود گرفته است. گویی آن دانشجویی که روزی خود را مسئول می‌دید امروز و فقط برای روز ۱۶ آذر، نقاب سیاسی بودن را بر چهره می‌زند، در برابر آیینی تکرار می‌ایستد و به آنچه در گذشته بود افتخار می‌کند فارغ از آنکه چقدر به آنچه می‌خواسته باشد، شبیه است.

از این رو، برخلاف رویه‌های گذشته که به رسم تقلید، از نقش دانشجو و دانشگاه سخن می‌گفتیم، امروز می‌خواهیم به راستی جلوه‌ای عینی از سیاسی بودن و دغدغه‌مندی را به تصویر بکشیم و از آنچه امروز عینیت یافته گلابه کنیم. بیش از ۴۰ سال از انقلاب اسلامی ما می‌گذرد، انقلابی که قرار بود بدیلی در برابر راه غرب باشد و سایه‌ی استعمار را نه فقط از سر کشورمان، که کل جهان اسلام بردارد. بنا بود با ظهور انقلاب اسلامی، چیزهای بسیاری دگرگون شود و هرچه می‌گذرد، اسلام بیش از پیش در لایه‌های زیستی ما، چه فردی و اجتماعی، چه جسمی و روحانی و چه فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی؛ در تمام سطوح زیست بشر

عینیت یابد، اما وقتی که به مهم ترین نهاد‌های حاکمیتی کشور می‌نگریم، آنچه که در مجموع، عملکرد جمهوری اسلامی را برآیند ابهام برانگیز و یا حتی لایق عتاب می‌کند فاصله است که میان وضع موجود آن با وضع مطلوب دارد.

دانشجوی بسیجی، مومن به رویای انقلاب اسلامی است. شاید در مقام ایجاد پایش لنگ بزند اما آرمان‌خواهی او مانع از آن می‌شود که با وضعیت کنونی سازش کند. دانشجوی بسیجی عابر است و در هیچ حد و حالتی متوقف نمی‌ماند که او میل به بی‌نهایت دارد. و امروز این دانشجوی بسیجی است که به ستوه آمده و از انقلابی نبودن‌ها گلابه می‌کند و جمهوری اسلامی را به باد نقد می‌گیرد نه برای آنکه بخواهد آنرا تقصیر یف کند، که هدف ناسازگاری با وضع موجود برای حرکت به سمت وضعیتی بهتر است.

در هر حال، جمهوری اسلامی در لحظه‌ی کنونی فاصله‌اش از آنچه آرمان انقلاب اسلامی بود به اندازه‌ی فاصله لات تا الله است. این وضعیت که ما را به فرسودگی و سرخوردگی کشانده ناشی از وضعیت بیگانگی

است. وضعیتی که آتقد در گیر عمل کردن است که دلیل عمل کردن را از یاد می‌برد. لحظه از خود بیگانگی لحظه‌ی غریبی است و خدا کند قریب نباشد. لحظه‌ای که اهالی انقلاب اسلامی به خود بیایند و خود را در قطب مقابل آرمان هایشان ببینند. انسان بدون آرمان بیگانه است بیگانه از انسان بودن. عمل کردن بدون آرمان پدرها را عابرانک می‌کند و شرافت را کالایی که به مفت هم نمی‌ارزد.

چیزی که جمهوری اسلامی را لایق ستایش می‌کرد تلنگرهایش به روح‌های بیگانه بود تا به خودش بازگردند ولی نمک در آستانه آفت زدن است؛ آفتی که آمده بود جویش را بگیرد آفت بیگانگی. بیگانگی از خود، بیگانگی از آرمان و بیگانگی از هدف.

نشریه‌ی حاضر نیز تلاشی برای ترسیم این فاز خود بیگانگی، در سطوح مختلف است. هرچند سخن از تمام جوانب آن امری دشوار است اما تا حد ممکن به سطوحی پرداخته شده که دارای اهمیت می‌بودند. به امید آنکه با نقد اکنون، آینده را به رنگ مطلوب در آوریم.

موفق آن می‌توان به فعالیت‌های دانشجویان در خصوص حل مسئله هفت‌پیه، ریاست اتحاد بازرگانی، فعالیت‌های جهادی در مناطق محروم، تاسیس شرکت‌های دانش بنیان و... اشاره کرد.

اما نکته‌ای که در این مرحله، اهمیتی روز افزون پیدا می‌کند، این است که اگر دانشجو می‌خواهد که فعالیت‌هایش به ثمر نشسته و اثرگذار باشند و صرفاً اقداماتی نباشند که انجام می‌شوند اما دردی از دردها را کم نمی‌کنند، باید

و بسته به میزان دغدغه‌مندی، مسئولیت‌خواهی و نوع دوستی اوست؛ درمورد سستی و رخوت حاکم بر فضای دانشجویی در عین قبول برخی انتقادات نباید دچار نگاه صفر و یکی شویم بلکه باید با نگاهی دوایب‌به بررسی منصفانه و واقع‌بینانه وضعیت پردازیم. امروز دانشجویان با فعالیت در عرصه‌های مختلف سیاسی- اجتماعی، فرهنگی، علمی و خدمت رسانی در پی تحقق دغدغه‌های خود برای پیشرفت جامعه، پیشبرد اهداف و برداشتن باری از شانه‌های مردم و زمامدارانند؛ از نمونه‌های

برای حل این مشکلات و رفع نیازها است.

در حال حاضر، برخی معتقد به رخوت و سستی در قشر دانشجو و کم‌رنگ شدن آن هویت و نقش محوری برای آنها باشند؛ اما قبل از بررسی این مسئله، باید اشاره داشت که درک این تعریف از هویت توسط دانشجو، انتخاب کردن یا نکردنش و قبول آن به عنوان یک نقش عملگرا و نهایتاً، تبدیل آن از یک ظرفیت بالقوه به یک توانایی بالفعل شده، بر عهده شخص دانشجو

دانشجوی بزنگاه‌ها

این سوال که آیا دانشجو در بستر چند بعدی یک کشور اثرگذار هست یا نه و آیا در بزنگاه‌های تاریخ یک ملت، نقش آفرینی می‌کند یا خیر؟! اساساً به فهم ماهیت دانشجو و فهم این ماهیت و هویت توسط افرادی که در این جایگاه قرار می‌گیرند باز می‌گردد؛ «دانشجو بودن یک نقش رسانا یا دوره گذار نیست»، بلکه دانشجو بودن دارای یک هویت مستقل از دوره‌های قبل و

بُنیادِ مُستَغنیان

بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای برآمده از انقلاب اسلامی ایران، با فرمان امام خمینی (ره) در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۵۷ و با هدف حمایت از مستضعفان و محرومان جامعه تأسیس شد. در نامه تاریخی امام خمینی (ره) که شالوده اصلی این بنیاد را تشکیل می‌دهد، تأکید شده که اموال مصادره شده از رژیم پهلوی و وابستگان آن باید صرف رفع نیازهای اقشار محروم و آسیب‌پذیر جامعه شود. بنیاد مستضعفان هم‌اکنون مالکیت ۱۸۹ شرکت و موسسه همچون: بنیاد علوی، بیمه سینا، بانک سینا و شرکت نفت بهران را در اختیار دارد. اما آیا این بنیاد در مسیر تحقق این اهداف باقی مانده است؟

از کمک‌به مستضعفان تارخ نابرابری‌ها

بنیاد مستضعفان در نخستین روزهای پس از انقلاب اسلامی، نقشی کلیدی

در ایجاد عدالت اجتماعی ایفا کرد. تأکید امام خمینی (ره) در فرمان تأسیس این نهاد، بر رفع فقر و تأمین نیازهای اولیه گروه‌های محروم جامعه بود. در این چارچوب، بنیاد باید منابع خود را صرف ساخت مدارس، مراکز درمانی، پروژه‌های اشتغال‌زا و دیگر خدمات مستقیم به نیازمندان می‌کرد. رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای نیز بارها بر لزوم حمایت از محرومان و حرکت در مسیر عدالت اجتماعی تأکید کرده‌اند. اما آنچه امروز شاهد آن هستیم، تغییر کارکرد بنیاد از نهادی حمایتی به نهادی اقتصادی و سرمایه‌گذار است. پروژه‌های کلان ساخت هتل‌ها، برج‌های تجاری و فعالیت‌های اقتصادی در حوزه‌های غیرمرتبط با مأموریت اولیه، این سؤال را ایجاد کرده که آیا بنیاد همچنان در مسیر آرمان‌های امام راحل (ره) و انقلاب اسلامی حرکت می‌کند؟

صدا و سیمما

در سیطرهٔ ابزارگرایی

در مطالعات ارتباطی و رسانه‌ای، نحوهٔ مواجهه با تکنولوژی‌های رسانه‌ای را به سه گونه تقسیم می‌کنند؛ ابزار گرایی، جبر گرایی و فرهنگ گرایی. در رویکرد ابزار گراییانه، رسانه به‌مثابه ابزاری پنداشته می‌شود که قابلیت ارائهٔ هر گونه محتوایی در آن وجود دارد؛ به‌عبارتی رسانه فی‌نفسه از هیچ معنایی برخوردار نیست، بلکه خنثی بوده و وسیله‌ای در خدمت اهداف بشری در ابعاد فردی و اجتماعی است. این رویکرد با تقلیل تکنولوژی‌های رسانه‌ای به تأمین نیازهای بشری، رسانه را مانند بستری تهی از فرهنگ و معنا تعریف می‌کند. اما رویکرد جبر گراییانه، معتقد به غلبهٔ ماهیت و جوهرهٔ بافتار فرهنگی و تمدن جوامع مدرن است. رسانه نیز به‌مثابه محصول مدرنیته از این قاعده مستثنی نیست و دارای ماهیتی نشأت گرفته از مدرنیته و تمدن غرب است. از منظر هابدگر، رسانه جهان و شیوهٔ هستی ما را در معنا و مفهوم وجودشناختی، دستخوش تغییر قرار می‌دهد. این دیدگاه، فناوری و جامعه را در رابطه‌ای یک‌سویه تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به‌عبارتی فناوری برای جامعه و مردم که در برابر آن کاملاً منفعل هستند، بسیار پس‌ندیده است. لذا فناوری مبنای تمامی فعالیت‌های

بشری قرار می‌گیرد و عامل تعیین قالب کلی جامعه می‌شود و تکرش، کش‌های اجتماعی و گستره‌ای از پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی، تحت تأثیر آن خواهند‌بود. در نهایت، رویکرد فرهنگ گرا (اقتضاء گرا/ بینابینی)، رسانه را ابزاری در جهت انتقال پیام تلقی کرده و از طرفی ظرفیت و محدودیت (فرم) هر رسانه را برای انتقال پیام خود مدنظر قرار می‌دهند. این رویکرد همواره به‌دنبال تلیقی از عاملیت انسان با عوامل مادی مانند تکنولوژی بوده و تولید پیام را ناشی شرایط اجتماعی (و نه به جبر آن‌ها) می‌داند. فرهنگ گرایی، ارتباط میان تکنولوژی و انسان را یک‌سویه نداسته و برعکس دیالکتیکی را میان این دو قائل است؛ اساساً معنا با فرهنگ ارتباط دارد و دارای گستره‌ای دربردارندهٔ مجموعه‌ای از زمینه ها ست .

به‌طور کلی سیاست‌های اصلی رسانه‌ای در جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر رویکرد ابزار گراییانه شکل گرفته و همچنان در حال تقویت است. ایده‌های ابتدایی از به‌کارگیری تلویزیون در جهت آموزش، تعلیم یا ترویج اصول مطلوب (که مشابه آن را تشریح‌گرایان مسیحی غربی در تلویزیون تجربه

سیمان تهران)، فولاد(شرکت فولاد کاوه جنوب کیش) و پتروشیمی نشان از تغییر رویکرد این نهاد به سمت فعالیت‌های نگاه‌داری دارد. این فعالیت‌ها گرچه ممکن است به افزایش درآمد بنیاد کمک کند، اما در عمل فاصله قابل توجهی با مأموریت اصلی این نهاد دارند.

بنیان مستضعفان؛ از نهاد حمایتی محرومان تا بنگاه اقتصادی

یکی از مهم‌ترین انتقاداتی که به بنیاد مستضعفان وارد است، تمرکز بیش از حد بر پروژه‌های اقتصادی سودآور است که به نظر می‌رسد بیشتر به منافع اقتصادی خود بنیاد کمک می‌کنند تا به مستضعفان. به عنوان مثال:

ساخت هتل‌های لوکس؛ بنیاد در سال‌های اخیر هتل‌های چندستاره‌ای همچون هتل پارسیان آزادی را بازسازی یا مدیریت کرده است که تأثیر مستقیم آن بر کاهش محرومیت محل بحث است.

مجمع‌های تجاری؛ ساخت و مدیریت مجتمع‌های تجاری بزرگ نظیر پروژه بازار موبایل اصفهان، مجتمع لیدوما و مجتمع پلاتین یکی از نمادهای فعالیت‌های اقتصادی گسترده بنیاد است.

سرمایه‌گذاری صنعتی؛ حضور در صنایع بزرگی همچون سیمان(شرکت

نقش نظارتی و شفافیت

یکی از موضوعات کلیدی در عملکرد بنیاد مستضعفان، بحث شفافیت مالی و نظارت بر عملکرد آن است. در سال‌های اخیر، برخی نمایندگان مجلس و کارشناسان بر لزوم شفاف‌سازی و گزارش‌دهی عملکرد بنیاد تأکید کرده‌اند. اگرچه بنیاد اقداماتی در این زمینه انجام داده، اما همچنان نیاز به شفاف‌سازی بیشتری وجود دارد. برای نمونه، ارائه گزارش‌های دقیق از درآمدها و نحوه هزینه‌کرد منابع می‌تواند به اعتماد عمومی و رفع شایعات پیرامون بنیاد، کمک شایانی کند.

راهکارها برای بازگشت به مأموریت اصلی

برای بازگشت به مأموریت اصلی بنیاد مستضعفان، چند پیشنهاد می‌توان مطرح کرد:

۱. تمرکز بر پروژه‌دهای حمایتی؛ بازگشت به مأموریت اصلی از طریق اجرای پروژه‌هایی که مستقیماً به محرومان جامعه کمک کند(در قالب طرح های توانمندسازی دهک‌های زیرین درآمدی).

۲. شفاف‌سازی مالی؛ ارائه گزارش‌های دقیق از نحوه هزینه‌کرد منابع و درآمدهای بنیاد.

۳. نظارت عمومی و حاکمیتی؛ افزایش

نظارت بر عملکرد بنیاد توسط نهادهای مرتبطی چون سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات.
۴. تعامل با جامعه مدنی؛ دریافت نظرات و پیشنهادات از نهادهای مردمی و خیریه و همکاری با آنان برای بهبود عملکرد.

نتیجه‌گیری

بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی به عنوان نهادی برخاسته از آرمان‌های انقلاب اسلامی، وظیفه‌ای سنگین در قبال محرومان جامعه دارد. انحراف از مأموریت اصلی و تبدیل شدن به بنگاهی اقتصادی می‌تواند به اعتماد عمومی آسیب برساند و فاصله‌ای میان این نهاد و آرمان‌های امام خمینی (ره) ایجاد کند. بازگشت به مأموریت اولیه، شفافیت و تمرکز بر حمایت از مستضعفان می‌تواند راهکاری برای اصلاح مسیر و تقویت جایگاه بنیاد در نظام جمهوری اسلامی باشد.

● **امیرحسین مهرآور**



نیز قرار گرفته‌اند)، تعارض بازنمایی وقایع (بی‌طرفانه) یا بازنمایی در خدمت کارکردهای انتظام‌بخش دولتی و... در مقاطع گوناگونی شاهد آن بودیم که مدیران، در دو گانه‌ها و تناقضات میان ابزار گرایی و جبر گرایی رسانه، در کنار ذات رسانه باشند تا نتایج و پیامدهای کمی و بعضاً کیفی بهتری را دریافت کنند. در چنین موقعیتی نمی‌توان مداوسیمای جمهوری اسلامی ایران را انقلابی دانست؛ به‌طور مثال موج برنامه‌سازی‌های سلبریتی‌محور در دورهٔ ریاست پیشین صداوسیما، اگرچه میزان بازدید و مصرف تلویزیون در ایران را به‌طور مقطعی افزایش داد، اما با اهداف بلندمدت این سازمان، که بازوی اصلی فرهنگی دولت تعریف می‌شود، در تعارض بود.

همچنین یکی از ریشه‌های اصلی تسلط ابزار گرایی در مداوسیما، غلبهٔ رویکرد تجربه گرایی در برابر تخصص گرایی و دانش گرایی در ساحت سیاستگذاری و مدیریتی است. بسیاری از عوامل و مدیران این سازمان

«زبان تصویر» به حاشیه رفته؛ زبان تصویر زبانی است که زبان مفهوم مورد علاقه فیلمسوفان نیست؛ زبان تخصصی مورد علاقه دانشمندان نیست؛ زبان قانون مورد علاقه حقوق‌دانان و سیاست‌داران نیست؛ زبان تصویر، زبان مشترک انسانها برای فهمیدن آن چیزی است که ما در پشت مفاهیم و تخصص ها و اصطلاحات قانونی قایم کردیم و راه انتقال آن به همدیگر را گم کرده ایم. منظورم از زبان تصویر هم سینما و عکس و نقاشی و تشریح و داستان نیست، بلکه آن گوهر مشترکی است که در همه اینها هست؛ تصویر زبان مشترک انسانهاست. در زمانه ای که زبان تصویر به حاشیه رفته است، ما تاریخ می دانیم، اما تصویری از هویت خود

نیاز به بازتنظیم دارد و باید سیفون را کشید و ابتدا فاضل آبش را تخلیه کرد؛ آن کسی که نگران «استبداده» است و خود را اصلاح طلب می داند حرف درست تری می زند یا آن کسی که نگران استثمارپیرو باهوش مدرن است و دلواپس ایران و انقلاب و اسلام است؟

مطمئناً هر کسی که دلش برای ایران می تپد، جوابی دارد و جواب او هم حتماً سهمی واقعی از بیان مساله ایران معاصر تا جواب آنها را دارد، اما نویسنده این سطور هم نکته ای را مد نظر دارد که خیلی خلاصه آن را در یک کلمه خلاصه می کنم: «اهمیت تصویر»؛ ابتلای امروز ایران این است که

جدی است؟ بازیگرانی که باید اینده را رقم بزنند چه کسانی هستند؟ ما چه سهمی در این تغییر داریم؟ از قیمت سوخت و دلار و کالاهای اساسی و غیر اساسی در میشت مردم تا مسائل جاری فرهنگی و سیاسی کشور تا چه حد تحت تأثیر این تغییر قرار دارند و چه اندازه از آنها بخاطر ضعف حاکمان و نظام دیوانی کشور است؟

این سوالات و صداها سوال دیگر اگر نیاز به جواب داشته باشند، چه کسی از پس تولید جواب آن بر می آید؟ آن انسان خوش بین که می خواهد نشان بدهد همه چیز مثل ساعت، درست و دقیق و تنظیم است، یا آنکسی که معتقد است کشور

محصول تضارب آرا و ازادی اندیشه است، لذا به هر ترتیبی که شده است باید آزادی بیان و انتقاد را پاس داشت چرا که در تنازع آراء، آن ایده ای که قدرت تبیین و استقامت واقعی تری دارد، در یک جنگ داروینی پیروز خواهد شد.

ما در عصری زندگی می کنیم که تقریباً برای هم تماشاچی تیزبینی هویداست که جهان -نه فقط پیرامون ما- در آستانه یک تغییر، یا یک باز تنظیم بزرگ است، اما کمتر کسی را می بینیم که در محاسباتش به این حقیقت بزرگ اشاره وانحی کند؛ ماهیت این تغییر چیست؟ دنیا قرار است به چه شکلی بدل شود؟ تغییرات در چه

دراهمیت تصویر

وقتی به یکی دو سال اخیر نگاه می کنیم، یا چه سرعتی وقایع پشت سر هم ردیف شده اند؛ ققط از اردیبهشت که بالگرد شهید جمهور سقوط کرد تا به امروز اینقدر اتفاقات بزرگ دیده ایم که در روزگار عادی فکر می کردیم با رخ دادن هر کدام از آنها، باید همه چیز زندگی ما بهم بریزد، اما وقتی خوب نگاه می کنم می بینم که ایران هم چنان پابرجاست و انگار زندگی قدرت دوامی بیشتر از آنچه فکرش را می کنیم دارد؛ اما در کوران حوادث هر کسی

نداریم! دانش پزشکی داریم، اما تصویری از سلامت نداریم! رسانه و اخبار داریم، اما تصویری از تحولات نداریم! شهر داریم، اما تصویری از زندگی مطلوب شهری نداریم! نفت داریم اما نمیدانیم دقیقاً کجای زندگی ما باید بنشیند؟ آیا باید به وسط سفره بیاید؟ مذاکره گر بین المللی در سیاست و اقتصاد داریم، اما نمی دانیم که دقیقاً بر سر چه چیزی مذاکره می کنیم چون قرار نیست آخر سر کسی برای مردم تعریف کند که خلاصه چه چیزی دادیم و چه چیزی گرفتیم! نمایش و فیلم و رمان داریم، اما نویسنده ها و

کارگردانانی بیشتر جایزه می گیرند که پوچ گرایانه تر بنویسند و بسازند! در انتخابات ها با شام دادن رای جمع می کنیم! سیاستمداران از برنامه می گویند و پزشکمان از قیمت گوشت و دلار و کسی که دکترای جغرافیای سیاسی دارد، به مترای پل هایی که ساخته است می بالد. همه احساس می کنند حرف اصلی شان را کسی نمی فهمد و باید بروند یک جای دیگری، چیز دیگری یاد بگیرند تا مردم آنها را باور کنند! لذا هیچ کس سر جای اصلی خود نیست!

اگر هر کس بتواند از زاویه معنا و آگاهی که در اختیار دارد، با زبان تصویر با مردم صحبت کند، به نظرمان تا چه اندازه جامعه از سیاسی بازی های معمول بی نیاز می شود؟ آدمها وقتی تصویر مطلوب همدیگر را واضح بشناسند و بدور از زبان هایی که بی دلیل ابهام تولید می کنند با هم حرف بزنند، احتمال این وجود ندارد که بسیاری از کسانی که با هم دشمن هستند، مشتکاتشان را هم را پیدا کنند و دوستی ها و هم داستانی ها

بیشتر شود؟ اگر ایران امروز نیاز به وفاق دارد، ابزار وفاق، زبان است و زبان وفاق، زبان تصویر است! حرف درباره زبان تصویر و گفتگو و تفاهم از طریق آن بسیار است اما شاید مهمترین نکته ای که در خاتمه جایش نباید خالی بماند این است که بهترین موضوع برای تصویر سازی، «آینده» است! آینده اگر آینده خیلی دور نباشد، موضوع مورد علاقه همه خواهد بود و از تلخی ها و تنازعات عادی امروز نیز

تا حدی فاصله گرفته است و بدور از تلخ کامی های گذشته و خب و بغض های آن میتواند آرمانهای ما را در لباسی شبیه به واقعیت و با عقلی گرم اما شبیه به واقع گرایی به نمایش بگذارد. آنگاه میتوانیم آرزوهای همدیگر را بدانیم و نقاط اشتراک واقعی ترین با هم پیدا کنیم و کمتر بر سر نقاط اختلافمان با هم بجنگیم و برادری ها را به محاق نبریم. خلاصه اینکه ایران امروز به تلاش همه ایرانیان برای معرفی تصاویر احتمالی که برای

آینده اش متصور است محتاج است و این کار را نه روشنفکر پر حرف، نه دانشمند و پزشک و مهندس و حقوقدان، بلکه اهل فرهنگ و هنر می توانند این راه را بروند. یادش به خیر! یک زمانی می گفتند «هنر نزد ایرانیان است و بس!»

● حسین مهدی زاده

غروب آئمه جمعه



نمازجمعه در جمهوری اسلامی شروعی طوفانی داشت. چهل و اندی سال پیش برای نخستین بار مرحوم طالقانی و یک میلیون نمازگزار قصاب ماندگاری از خود بجا گذاشتند. امتداد مسیر با خطبه های عدالتخواهانه ی مرحوم هاشمی رفسنجانی و انتقال سکان به خطیب قهارى مثل آیت الله خامنه ای نمازجمعه را به صدر اخبار هفته رساند. پناهگاهی که انجبار بمب هم سیل جمعیتش را تکان نمی داد. و حالا آن میراث پر شور با مشارکت کمتر از ده درصد مردم به روزمرگی و یخ زدگی افتاده است. هر جمعه پیرمردان جنگ بدری، با قدی خمیده و پیشانی چروکیده صفوف نماز را هر چند کم رمق اما سرپا نگه می دارند. شاید بگویند دهه شصت تمام شده و بهتر است از رویای سیاه و سفیدمان بیرون بیاییم و کمی امروزی شویم. شاید تصور کنید که دوره ی عبادات جمعی سیاسی گذشته و هر که دین دارد در خلوتش خدا را سپاس گذارد. ولی آمار می گوید حضور مردم در نمازجماعت دوبرابر حضور در نمازجمعه است. راه دور نرویم، همین دهمه ی نصره به چشم دیدیم موج جمعیت جوان را که چگونه از نسل اولی های انقلاب برای پر کردن صفوف سبقت می گرفتند. این پایگاه سیاسی عبادی همچون آتش فشان نیمه خاموش زیر یک لایه خاکستر سرد، درونی پرخروش دارد. رهایی از این سکون ملامت بار و بازگشت به آن جایگاه درخور دور از دسترس نیست.

تفش ائمه جمعه در تهران و

کلان شهرها با سایر نقاط متفاوت است. حل مسائل مردم و مشکلاتشان در مناطق کم جمعیت نیازی به طرح در خطبه ندارد. با یک زندگی و پیگیری گره کار مردم باز می شود. اما جایگاه خطبه در سطح کلان محل چالش است. خطبه ی اول که اتقوا الله است و توصیه به رعایت حدود الهی. خطبه ی دوم اما آغاز دعواست. به اینجا که می رسیم دو نگاه وجود دارد؛ عده ای روخوانی اخبار هفته و گریز به مناسبات تقویمی را می پسندند که امام جمعه را به حد گوینده ی خبر رادیو تقلیل می دهد و نماز را به یک مراسم تشریفاتی، عده ای نیز امام را سخنران انقلاب اسلامی با تمام جوهش می خوانند. آنچه امروز از وضعیت خاک خورده و غریب صوفی نماز به نمایش گذاشته شده حاصل نگاه همان عده است که تیزی کلام را اخته کردند و پیچ صدای مردم را از بالای منبر به سمت خاموشی چرخاندند. نه مطالبه ای نه بازتاب صدای دردمندی و نه پاسخ سوال زمین مانده ای. تکرار همان مطالب رساله ای شده با تاخیر و بیانی محافظه کارتر تا مبادا آرامش روانی جامعه ترک بردارد. با این نگاه آیا نماز جمعه محلی از اعراب در معادلات کشور دارد و یا یک تفریح بچه مذهبی های کهنسال است برای گذران اوقات آخر هفته. نگاه دیگر اما منتقد است خطبه های نمازجمعه باید محلی برای عتاب به خائنین و فاسدین و صدای مستقیمین باشد. امری که سالهای اخیر به دندنه ی دلسوزان انقلاب مبدل شده و برکاتی هم داشته.

کنار ماجراهای تلخ قدیمی و جدیدی که لگد بر اعتبار این پایگاه مردمی انداخته اما اخبار خوش هم به گوش می رسد. گاهی صدای انقلاب از تریبون های نماز جمعه آذربایجان و گاهی از اهواز و حتی از روستاهای انقلاب و نمازهای گرمشان توجه مردم را جلب می کند. شعرهای

انتقادی مادحین که در فضای مجازی دست به دست می شد و عبانیت جریان غرب گرا را به همراه داشت و برخی سخنرانی های پیش از نماز جمعه که تن محافظه کاران را به لرزه در آورد. اوج این ماجرا شعر اعتراضی میثم مطیعی در نماز عید فطر با عنوان های نشسته صف اول بود که با تحسین و حمایت رهبر معظم

تداوم حرکت اما به نگاه مسئولانه ی مامتکی است. هر چه حرصان به این سرمایه ی انقلاب بیشتر باشد، آتش زیر خاکستر نمازجمعه هم بیشتر گل می کند.

● محمد فخر

از وفاق علوی تا نفاق اموی چگونه وفاق اموی ثمره ای جز نفاق ندارد؟

وفاق قضیه ای امروزی نیست؛ غیر امروزی بودنش هم از جنس بحث در مورد صرف کارکرد آن در جبهه حق و عدل نیست، از مسجد علوی تا کاخ اموی همه اتفاق داشتند که وفاق امری ضروری است؛ شبیه دیگر مسائل سیاسی که امری ضروری تلقی می شد، شبیه تاکتیک های جنگی، وفاق هم قضیه ای محسوری برای هر دو جبهه حق و باطل بود. مؤید آن هم در دو جبهه مشهود و عیان است از ادعای باطل معاویه بر خونخواهی عثمان تا مذاکرات پنهانی اشعث بن قیس بزرگ

منافق تاریخ اسلام- در جنگ صفین و در هنگامی که مالک اشتر در آستانه پیروزی کامل بود، با معاویه به استدلال باطل جلوگیری از خونریزی بیشتر بین مسلمین. و اما چرا وفاقی که بنی امیه از آن دم می زد به نفاق انجامید؟ و سوال مهم تر آیا برای وفاق مفهومی دیگر می توان قائل بود که ثمره اش نفاق نباشد؟ تاامل در مورد وفاق به عنوان تاکتیک سیاست ورزی ماهیت ابزاری وفاق در دید جبهه کفر را عیان می کند و در نتیجه باید گفت

شریعت و خونریزی و تفرقه افکنی متهم می کند و این همان نقطه افتراق وفاق توحیدی است با آن؛ وفاق علوی در مقابل مقاومت در برابر امواج فتنه و قیام در ذیل خیام ولایت را عین وفاق و وحدت می داند. همین است که نتیجه نفاق ضلالت و حکومت بنی امیه می شود و نتیجه وفاق فتح و نصر. و اما ترس حاکمان اموی از به باد رفتن قدرتشان باعث وفاق طلبی آنان و ترس حاکمان علوی از حاکم شدن جاهلان و سرکار آمدن دولت گمراهان است. همانگونه که امیرالمومنین علیه السلام در مورد انگیزه حضرت موسی صلوات الله علیه فرمود: لَمْ يَوْجِزْ مُوسَى (عليه السلام) خَيْفَةَ عَلِيِّ نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهْلَالِ وَ دَسْوَلِ الضَّالِّالِ.

حضرت موسی علیه السلام برابر ساحران است که بر خویش یمناک نبود، ترس او برای این بود که مبادا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردند. محور وفاق از منظر علوی دین مداری مومنانه و جهاد است، جهاد برای نجات امت از اضمحلال در مقابل وفاق اموی که محور وفاق را شخصی می داند، گویی آزادی شخصی افراد است که ملاک است آن هم نه همه افراد جامعه بلکه متخصصین فرنگ رفته جهانی ساز! افرادی که علی الظاهر خیر جامعه محورشان است و در باطن پلورالیسم زمینه ساز نظم نوین را دنبال می کنند. نظم نویسی که در آن حق و باطل جایی ندارد و اتفاقاً وفاق میان حق و باطل است که به عنوان ایده محوری آن نامیده

می شود. وفاق بین کافر و مسلم نتیجه ای به جز مسلمین کافر مآب و کافرین مسلم مآب - بخوانید منافق- نخواهد داشت. اعتماد به آمریکا و عاالش هم از همین آشخور بر می آید دقیقاً در آن نقطه ای که جهاد را به تعویق می اندازی و به هوای وعده پوچ آتش بس از بزرگ ترین خلف وعده کننده معاصر- و شاید تاریخ - از انتقام مهمان شهیدت و کودکان مظلوم می گذری همان آنی است که وفاق کرده ای و به ایضا به وعده خودت عمل کردی، و مرجبا به این وفاق.

● سید محمد حسین سناائی



● بیگانه

● ویژه نامه سیاسی سپیدار

● تریبون رسمی بسیج دانشجویی دانشگاه تهران

● مدیر مسئول: علیرضا صفری

● سردبیر: پویا رادمهر